

ثم من تلك المرات مرات ثم من تلك المرات مرات ولو اذكر  
افراد الذر لا اخله لم يفرغ حسب فواد عن تلك التفاسات  
المتاشحات والعمليات المتصاعدات وكل من الى حينه فطرفة  
مضعة غير تلك المرات ما ظهرت وسيظهر الله اذا شاء الله كما يظهر  
عليه كل شيء قديرا فاشهد في كل ظهور كل ما ترتفع شجرة الاصل  
يرتفع ما في ظلها بهاء لها ولم عليها فانظر حينئذ الفرقان  
درتفع شجرة الاسلام لم يكن الا ارتفاع محمد رسول الله وكل ما  
يرتفع البيان على منتهى الارتفاع لم يكن الا ارتفاع نقطة الابد  
وشر ذلك كل ما يرتفع لاداء من بظهوره الله ذلك ارتفاع  
لمن بظهوره الله وكل ما يرتفع من من بظهوره الله ذلك  
على ارتفاع منظر ذلك الظهور ومطلع ذلك الغيب تعالى الله عن  
العيون عن كل شارق متروك بشران صبح الازل وعن كل طالع طلوع  
بسطلاع نور الازل واشهد بان عند الله كل ما قد ظهرت  
الاكثر منها ما تظهر وكل ما تظهر الا عراش منها ما قد ظهرت  
كل من الله يبداون وكل الى الله يرجعون وكل في جنب اليبصرون  
وكل في رضاه الله يسكنون وكل في ارتفاع امر الله يستهدون  
وكل في اتعاض او امر الله ليعلمون وكل يقولون انا كل حاد الله  
وانا كل له عابدون وما لنا فاله الا الله ذلك ربنا ورب كل شيء  
رب ما يرز وما لا يرز رب العالمين واشهد بان الله سبحانه قد

قد اراد في ذلك الاسم ذكر حرف النحاس واد ارتفاع مقده منه  
 كمن في ذلك الظهور ينبغي ان يذكر ذلك الحرف في كل ليلة ونها  
 عدد الهباء وشم يحجب وكان عالما بالمرآة وتمدنيا بدنيا لله  
 فليزنه عدد الهباء مثقالا من اللحم الصفرة ومن غير ذلك كان في  
 كرمه فلا شئ عليه في كتاب الله وحين ما يذكر فلم يكن عليه  
 قضاء الا ما كان فيه من ليلة ونهاره وان يذكر بعد الصلوتين  
 المنصتين ذكر الحرف في الآية المرفعة كقصر عن عدد الهباء ولكن ان  
 يحجب فليكون عليه عدد الهباء ذلك لاستعداد سكان ذلك  
 الظهور ليوم ظهور من يظهره الله وارتفاع تلك الايام من  
 امراته واستعداد تلك المظاہر لظهور نار الله واستقبال  
 تلك الايام لبروز طول الله وان عند كل ظهور كذا يتحقق  
 يتحقق بقول عشر الظهور الى ظهور آخر قد كبر الله وكبر الله  
 رجونا وكبر الله وكبر الله عند الله يبدون

بِسْمِ اللَّهِ الْبَهْرِ الْبَهْرِ  
حمد و سپاس بر بجه قیاس ذات محبوب لم نزل را آنرا هست که  
لم نزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و الا زوال  
باسترفاع انواع ذات مقدس خود خوایم بود شناخته او را  
بپنج شرحی شناختن و عارف نگشته مراد را هیچ شرحی ستاثر  
نمودند چه قدر متعالی است با ط قدس سلطان و عدت او

که هر ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر میگردند و طاعت او بوده  
 و بسند وجه قدرش عالی است علو شمع قدس او که کلام موجود است  
 از اول لا اول الی آخر لا آخر متوجه بوده نیز بانوار و جبهت او  
 و خواهند بود لم یزل الله کان رباً ولم یزل الله کان حقاً ولم یزل الله  
 کان عدلاً ولم یزل الله کان جباراً ولم یزل الله کان قهاراً ولم یزل الله  
 کان عالماً ولم یزل الله کان قادراً ولم یزل الله کان حاکماً ولم یزل الله  
 کان سالطاً ولم یزل الله کان مالکاً ولم یزل الله کان مقتدر  
 خلق فرموده کلام ممکنات را از اول لا اول مشیت اولیه خود  
 و خلق خواهد فرمود الی آخر بلا آخر مشیت ظاهریه خود نموده از  
 بر خلق او اولی که ذکر قبیر آن شود و نسبت از بر آن آخری  
 که ذکر بعد آن شود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع  
 خود متحرک بوده و ممکن در حد امکان خود ترفی و از انجائی  
 که خلق فرموده کلام ممکنات را از بر تصرف خود و جبر  
 فرموده کلام موجودات را از بر عبادت خود و خیر و شر  
 کلام کائنات را از بر محبت خود و انشاء فرموده کلام ذرات  
 از بر اطاعت خود و احداث فرموده کلام فی ملکوت  
 و السموات را از بر ظهور قدرت خود بهیچ ذره نبوده و  
 که از علم وجود خود متعجب باشد و کلام او را بلسان کینویت خود  
 علی ما هر علیه میخوانند از ذره اولیه الی ذره آخریه در طاعت

شرقیه الی درجات مغربیه و از کینونیت بدین الی ذات ختمیه  
 و از نهایت ساجیه الی نهایت کافوریه کلام بر آنچه خبر شده  
 زیرا که شینیت هر شز شینیه دلیل است بر استقلال قدرت او  
 و استقلال عظمت او و استقلال رفعت او و استقلال حرمت او  
 و استقلال سطوت او و اختیار فرموده ازین کلام سلسله  
 انسان را و اطلاق فرموده او را بجد و ثناء خود و مختار فرموده  
 او را از انبیا جنس حیوان کلام حیوانات بحمد و مجد خود و حب  
 و معرفت ذات مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و میفرماید  
 خلق سلسله انسان را در هر ظهور و بظهور ظاهر در آن ظهور و سکا  
 هر ظهور قبله را اگر استشرق نگردند بظهور بعد حکم بلا شز میفرماید  
 زیرا که وجود آنها خلق شده از بر معرفت و محبت ظاهر در  
 ظهور و همچنین که محتجب از این لطیفه ربانیه و دقیقه الهیه  
 حکم لا شز در حق ایشان ثابت میگردد و حکم آنها حکم انبیا جنس آنها  
 میگردد زیرا که امتیاز سلسله انسان برفقان و طاعت پروردگار  
 لم یزل بوده و هست و همچنین که از این سر محتجب مانده از  
 علم ذات خود محتجب مانده و از ثمره ادن محتجب گشته اینست  
 که در هر ظهور بعد از ظهور بین حکم افتاء اینم مظاهر را ظاهر در ظهور  
 میفرماید و ناله مأخوذه را حکم بر کثرت زیرا که آنها فایز گردیده  
 بیده رضا حق لم یزل و جب عادل متمنع لایزال مراقب بوده

در هر ظهور نفس خود را که لا شکر گشته در حکم آنها چنانچه چو اینست  
حق خود ظاهر نکرده و مستحک بشوهر حقیقت و ظهورات فکر  
ادبوده در هر ظهور که ادبست ذریعه هدایت کلام موجودات  
و وسیله که است کلام مکانات -

و بدان که در هر ظهور که ظاهر میگردد چونکه مکان ظهور قیام  
بشتر آنست با النسبه بطور قیام تکلیف منظر ظهورات را اینها نمایند و ظهور  
بعد نمینمایند اینست که حکم لا شکر در حق آنها جاری میگردد از  
اول لا اول الی امروز برگاه کلام منبج حقیقت مستحک یک  
انسان که باطن حیوان باشد در حلقه نسیان مستظهر نبود  
و کلام در هر ظهور با شرافات شمس هر قیوم مستشرق و در هر ظهور  
بما شرق از انطور استنیر -

و بدانکه مکان ظهور بیان امروز مکان فرد و سایر افراد دیگر  
اعلی هستند و ما سوا از آنها چونکه از نمره وجود خود محجب مانده  
حکم لا شکر در حق آنها شده و همین قسم مکان این ظهور را با النسبه  
بنظور من قیامه الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از  
فزع اکبر آرزو را عین گردد و نظر بطاعت و عده حقه نماید از کثرت  
بودت محجب و بودت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه در  
هر ظهور بر سریر قدس سیرج بوده و با شکر در هر بطون بشواری  
ما شرق از شمس ظهور مطنش و متباقی و بدانکه آنها بشوهر ظهور او را

و نوا هر دو است که لم نزل هر دو حیوان بوده است و کلام در  
 هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفر نفر و کاه ششون و کلام  
 هر ظهور طرازات این امر بوده است و در هر ظهور ظاهر در  
 آنچه که مشاهده علمت اثبات شجره اثبات و اندام شجره نفی  
 مرید فرقی بر الله در سیر ماید زیرا که امر الله ظاهر نیست و الا  
 از آن در هر ظهور مبدی حکم را گرفته که ماسوا را آن از کلام اول  
 و نوا هر ششون اثبات آن است که کلمه توحید باشد -  
 و چون که کلمه توحید محقق نگردد الا بعد که ظاهر در ظهور این است  
 که ارشده و چون که کلمه توحید ثابت نگردد الا بعد که اول و اولیه او را  
 مقصد رفیع و نوا هر که مرفق بر الله ارشده این است که مشتمل  
 تفصیل کلمه توحید در این ظهور با عداد کاه ششون ششون ظهور  
 مشتمل این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید می  
 لم نزل قیوم بوده و ماسوا را آن از کلام اول و نوا هر ششون این  
 کلمه مشتمل بوده است و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر  
 کرد اراده او نبوده است الا اثبات وحدانیت ذات  
 مقدس الیه و وحدانیت حق متعالی لا زوال و کاه ششون و کلام  
 بمقتضا حکمت الهیه و فضل و غایت ربانیه مقدس  
 تصور کن امروز که جقدر علم در فوق ارض هستند و کلام الله  
 الا الله میگویند و ذکر نبر خود را بعد از ذکر توحید مینمایند و

در کتاب خود او امر و نوا هر جنی خود را عالند و بان عالم و عند  
 حکم سلسله انسان را آنها میگرد و بعد بر الی آخر لا افر بهین نظر  
 ناظر شو که در هر ظهور عرفان <sup>و در هر ظهور</sup> انظوره او امر و نوا هر انظوره سبب احتیاج  
 تو گردد از ظهورات مالا نهایت بعد که خداوند هر علم نزل از  
 متجلی بوده و هست داد در هر یوم در شان بدیع و خلق متعیر بود  
 در خواب بود و او را عبادت کنیز از ان سبب که او محبوب میدارد  
 در هر ظهور نه سبب که خود در ظهور قبیلان مترجم گشته که آن  
 سبب اگر با علی ذروه عزاد رسر ثمره از بر او تو فرخنده نظر کن  
 نزد ظهور نقطه عرفان اگر چه هر سخنان ظهور را تجویز با او امر و نوا هر  
 ان کما امراته عالم نبوده ولی در آنها بوده که بعد در دیگر خود عالم  
 بوده و در آن ظهور اول اثبات حر لایوت بوده ولی بعد از  
 ظهور آخر چگونه شده حال آنها هر بعد را هم بشمار ما قبر بعین  
 حقیقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار  
 شجره و حدائیت و اثمار قدسرا اخصان فردانیت بازن  
 مالکها اخذ کن -

و بدان که در هر ظهور تا خلق انظوره بفایست کمال زینت  
 ایزد در اراده هر علم نزل بر عود خلق قرار بخوبی گرفت و از  
 بدو هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر اولانی که ظاهر گردند نسبت اثبات  
 آن ظهور بوده و هستند و طرازا طرازا آن بطون بوده و خواهند



و کفر و ایمانی هستند که دل بستند از شمس و حدت انظهور و بطور آن  
 هستند متعشقه که حکایت میکند از طلعت آن بطون -  
 و بدان که لم یزل و لا یزال جمعت فرم الله بر خلق او بوده زیرا که  
 قوام بر شمس مثبت است بوده و هست و تصور نماید که در شمس  
 بوده و حشر بر آن شمس عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصور همگرا  
 بود با اعتراف بقدرت الهی و علم ناقدا و در حمت و اسعاد او  
 جمعت بالغداد گمان توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلک علو عظیما  
 بلکه همین قدر که وجود حشر لم یزل بوجود در زلزله لایزال است بود  
 و هست وجود شمس حقیقت در صقع ابداع در زلزله لایزال است  
 خود لایزال بوده و دخول هر بود الا انکه در یوم قیامت ظاهر و شرق  
 و در ایام غروب خود عالم و باطن و در عین بطون آن اولانی بازم  
 در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دین او بوده و هستند و شهداء  
 بر خلق از قیاد او بوده و خواهند بود و او نهانند سرچ هدایت  
 در لیدر الیدر که کما هدایت آنها مستدر و آنها در یوم قیامت  
 شناخته میشوند و بهمان نظر بر هستند که در عین ظهور شمس حقیقت  
 ایمان آورده و میآوردند و کینونیات ایشان بدل بر حجت باطن  
 بوده و هست و در هر ظهور اظله عکسیه بهم میرسد که بظاهر  
 اظهار آن دین را چنانند و تبع حد و آن میشوند و کینونیات  
 ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر میگردد

هر کس بخواهد بر ملت در فوق ارض که آنها پهن عباد هستند که  
 در آنطور اظهار ایمان و اتباع عدد و اله را نموده و چون که ظهور  
 در شرق گشته کیسوفت نصیب ایشان ظاهر گشته و همچنین اگر  
 در آخر مشاهده کنی که در قیامت احرار اگر یک نفس در بیان ماند  
 بمن بظهوره الله مؤمن و مؤمن نگردد کیسوفت آن از نظر بود  
 در اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من بظهوره الله را  
 هر کس در اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد از من بظهوره الله را <sup>حفظ</sup>  
 در اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد بعد از من بظهوره الله را <sup>حفظ</sup>  
 در اخذ نتیجه کنی و اگر بدو از دست مقدس الله ذکر بعد بعد  
 در من بظهوره الله را کنی خلاصت آن از خود آدم ببردن نبرد و در  
 مکان ممکن بوده و خواهد بود و سایر اشیاء شمس در وسط السماء  
 مشاهده نموده و عینایم زیرا که ماسیاتی که مشاهده نموده  
 در عیناظر بعین الله و وصیت میکنم تو را و ساکن هر ظهور  
 بعین وحدت در مجموعه کثرت نظر نموده و در ششده حیات  
 هر شتر را مدد هر ظهور در نیست و در هر ظهور نظام در انظار  
 مؤمن و مؤمن گشته که در حیات در عین رضاء الله بوده و  
 خواهد بود و بعد از ممانت در مجموعه رضوان لم زیرا بوده  
 و خواهد بود و تو را محجب کند کثرت این خلق و انجاده آنها  
 بر او خود که اگر فضا تصور شود در یک ظهور در شجره حقیقت

ناطق گردد و کلام نماید در حق او کلام در لاله سفر بود  
 و چنانکه اگر چه در در ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در  
 نارجه نیست و کلمات ایشان نفس متعده مرتفعه بوده و مد  
 هر وجود از امر او بوده و اگر برعکس تصور شود که اگر ظهور ظاهر  
 شود و یک نفس غیر مؤخر بر در ارض نماید آنوقت کینونیت  
 نفس در هر آنکس میماند مندر آنکه میگویند هیچ شمس نیست الا کس  
 سماء حال شمس در مقابل سریشی که نفس آن کفر باشد الا انکه در کما  
 ذکر مذکور شد که میگرد در این است قدر نفس در تلقاء شجره حقیقت  
 و بدانکه این خلق از روشن شدن بیرون نیستند یا کینونیات آنها  
 از شجره اثبات است یا خیر آن اگر کینونیات آنها از شجره  
 اثبات است صفاتی که از آن آن شجره از آنها ظاهر میگردد  
 از شجره نفیست و در همین موت از آنها گرفته میشود و شجره  
 نفس را چه میشود و طیب و ظاهر قضا روح میگردند و اگر کینون  
 آن از شجره نفیست اعمال حسنه که از آن ظاهر میگردد از  
 ادراک شجره اثبات است و در همین قبض روح آن از آن  
 گرفته میشود و بصاحب شجره دلچسب میشود و آن بر غیر طیب و طهر  
 بمقر خود قهر میگردد و محبوب داشته خداوند ذکر هر راده  
 آیه که ذکر شهادتین در آن نازل فرموده در هر لیل و نهار  
 عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد با، کفایت میکند در ذکر و اگر

فراموش شود بر او شایسته نبوده و نسبت و اگر محتجب ماند بعد از علم  
 بان در هر امری که در آن فوت میکرد عدوهای او را  
 اصغر بنی آدم وارد میآید و این نسبت الا انکه سهر مراقب امر او  
 بوده تا آنکه محتجب نگردد و خداوند لم یزال و هر قیوم لایزال  
 لم یزال و لایزال غنیمت بوده از هر شکر و مستغنیست از هر شکر  
 مستغنی بوده از بار و خود اینست بود و او است غنیمت



الجلال من تشاء وتنزع عن الجلال عن تشاء وتعلمن ما تشاء وتنقذ  
 ما تشاء وترفعن من تشاء وتنزلن من تشاء وتبين من تشاء وتبين  
 من تشاء وتبين السموات والارض وما بينهما على امرك انك كنت  
 على كل شئ قديرا قل اللهم انك انت اعلم الاجليل فتبين الامر  
 من تشاء وتنزع الارض عن تشاء وتعلمن السموات ان تقع على الارض  
 وتعلمن الارض على الماء وتخلقن في ملكوت السموات والارض  
 ما تشاء انك كنت على كل شئ قديرا والله عليك جلان جلال السما  
 والارض وما بينهما والله جل جلاله والاربع اجال والله على كل شئ  
 قدير وكان الله ذا جلال جليل انزانا الله لا اله الا هو  
 ما دونه خلقه قران يا خلقا يا عبادون هو الذي خلق السموات  
 والارض وما بينهما بامر الله ربهم لينظرون هو الذي  
 يسجد له في السموات والارض وما بينهما قسما الربهم  
 وله اسلم في السموات والارض وما بينهما لا اله الا هو القويم  
 هو الذي يبدع ما يشاء بامر الله ربهم فيكون ذلكم الله ربكم له الجول  
 الطول من قهره ورجه لا اله الا هو القويم قهره هو الغرهما  
 في السموات والارض وما بينهما والله لا اله الا هو العزيز الجوب  
 يسجد له في السموات والارض وما بينهما وهو القويم  
 القويم والله على كل شئ قدير والله ما في السموات والارض وما بينهما



المشارك والمغارب رب الرزاقين رب المشارق والمغارب  
رب الرزاقين رب المشارق والمغارب رب العاقبين رب  
المشارك والمغارب رب العاقبين رب ما خلق وسخّل رب  
الأميون رب ما خلق وسخّل رب الرمانيون رب ما خلق وسخّل  
رب الجاليون رب ما خلق وسخّل رب الجاليون رب ما خلق  
وسخّل رب النواريون رب ما خلق وسخّل رب العظاميون  
رب ما خلق وسخّل رب التماميون رب ما خلق وسخّل رب  
الكهاليون رب ما خلق وسخّل رب الكباريون رب ما خلق وسخّل  
سخلق رب العزازيون رب ما خلق وسخّل رب الملايون  
رب ما خلق وسخّل رب القداريون رب ما خلق وسخّل رب  
الرضائيون رب ما خلق وسخّل رب الشرافيون رب ما خلق  
وسخّل رب السلاطين رب ما خلق وسخّل رب الملاكين رب  
ما خلق وسخّل رب السلاطين رب ما خلق وسخّل محبوب الهياك  
رب ما خلق وسخّل محبوب الكهاليين رب ما خلق وسخّل  
رب ما خلق وسخّل محبوب الساميين رب ما خلق وسخّل محبوب  
الساميين رب ما خلق وسخّل محبوب الجلاميون رب ما خلق  
وسخّل محبوب الجاليون رب ما خلق وسخّل محبوب العظاميون  
رب ما خلق وسخّل محبوب الكهاليون رب ما خلق وسخّل محبوب  
الطراريون رب ما خلق وسخّل محبوب الجذاريون رب ما  
خلق وسخّل محبوب الجباريون رب ما خلق وسخّل محبوب الخفايا



رب ما خلق وخلق محبب العلاء ميت رب ما خلق وخلق محبب  
 القهار ميت قران الزوال قد زال وانتم بما تؤذن وكم  
 المرش كيف لا تغزون قلوب سبوح قدوس الوه ربوب  
 رب المعجز الصيوم هو الذر خلق كل شئ بامر وهو العزيز المحبوب  
 قران الله يخلق ما يشاء بامر وان له هو القدر الودود قران  
 يا كاشر مثلكم كثر بلور ان تدابرن في كل طوره شمس السماء لتستل  
 فيكم شرا تقابلن المرآت شمس السماء انتم لا تحبون ان تحاكبون  
 عن الله الذر لا تدركه الا بصار وهو يدرك الا بصار وهو لا يخ  
 الصيوم فلتدقين في ذلك الرضوان على اعلى ما انتم تستطيعون  
 ان تراقبون ولتترين نعمكم على ابر ما انتم تستطيعون ان تراقبون  
 لتستبين بالله بما انتم تستطيعون ان تهابون لتستجلن بالله  
 بما انتم تستطيعون ان تجاللون لتستجلن بالله بما انتم تستطيعون  
 ان تجاللون لتستعظن بالله على ما انتم تستطيعون ان تعاطون  
 لتستقون بالله على ما انتم تستطيعون ان تعادرون لتستجمن  
 بالله على ما انتم تستطيعون ان تراحمون لتستمنن بالله على ما انتم  
 تستطيعون ان تاحمون وتستجلن بالله على ما انتم تستطيعون  
 ان تكالمون وتستكبرن بالله على ما انتم تستطيعون ان تكابرون و  
 لتستلمن بالله على ما انتم تستطيعون ان تعالون وتستقدرون  
 بالله على ما انتم تستطيعون ان تعادرون ولتسترضين بالله على ما

انتم تستطيعون ان تراضونون ولنفسه فبن علي ما انتم تستطيعون  
 ان تشارفون ولنستطعن باله علي ما انتم تستطيعون ان تتسالمون  
 ولنستمكن باله علي ما انتم تستطيعون ان تملكون قد اشرفت الارض  
 كل من نور الله افلا تستشرفون واشرفت السموات كل من بهم الله  
 افلا تستشرفون واشرفت الجنان كل من بهاء وجهه الله افلا تستشرفون  
 واشرفت الفردوس كل من بضياء طلعه الله افلا تستشرفون واشرفت  
 الرفارف كل من بانوار ذكر الله افلا تستشرفون واشرفت اليعاقم  
 بامواج بحر الله افلا تستشرفون واشرفت اللجاج كل من اذخار الحج  
 افلا تستشرفون واشرفت الكيسونيات كل من بطراز سحلي الله  
 افلا تستشرفون واشرفت الذانبات كل من شوارق نصير الله افلا  
 تستشرفون واشرفت النفسانيات كل من يطالع جوده الله افلا تستشرفون  
 واشرفت الانيات كل من نظورات مجد الله افلا تستشرفون واشرفت  
 الكرم قهر من بعد ادا شمس الله افلا تستشرفون واشرفت  
 الارض والسموات كل من بقوه ذات الله افلا تستشرفون واشرفت  
 المنورسات كل من سحره امر الله افلا تستشرفون واشرفت السواكن  
 كل من يسكن نفس الله افلا تستشرفون واشرفت السماوات  
 الارض وما بينهما بطراز طرز الله افلا تستشرفون واشرفت  
 آيات من عند الله لعلمكم لو تعلمون على انه لا اله الا هو الحق لا يرب  
 فيه ولا له قانتون ان تجبون ان تدركن نقطة البيان

لله ركن من فطرته الله ثم بكلماته تتعالى بولس وبها ما يظهر في  
 من فطرته مراتباً مستحكمة كما دللنا على انه لا اله الا الله من القويم  
 وبها لموريات يستعكس عن مجليهن على انه لا اله الا هو العزيز المحبوب  
 سبحان الذي خلقنا ايها امره وانه للطيغ محبوب سبحان الذي  
 يبدع ايها امره وانه لطير مطرد سبحان الذي نشأنا ايها  
 امره وانه لمهين قدور تبارك الله عز ربنا عنيغ وتبارك الله من  
 ربنا رفيع وتبارك الله عز ربنا عظيم وتبارك الله عز ربنا كريم  
 وتبارك الله عز ربنا قديم وتبارك الله عز ربنا عليم وتبارك الله  
 عز ربنا حكيم وتبارك الله عز ربنا رحيم وتبارك الله عز ربنا حلِيم  
 وتبارك الله عز ربنا حميد وتبارك الله عز ربنا حميد وتبارك الله  
 عز ربنا كدير وتبارك الله عز ربنا عدير وتبارك الله عز ربنا فضير  
 وتبارك الله عز ربنا بهير وتبارك الله عز ربنا فخير وتبارك الله  
 عز ربنا نور وتبارك الله عز ربنا ظهير وتبارك الله عز ربنا فظير  
 وتبارك الله عز ربنا سخير وتبارك الله عز ربنا قدور وتبارك الله  
 عز ربنا خفير وتبارك الله عز ربنا سظير وتبارك الله عز ربنا سثير  
 وتبارك الله عز ربنا سميع وتبارك الله عز ربنا قريب وتبارك  
 الله عز ربنا خبير وتبارك الله عز ربنا محيب وتبارك الله عز ربنا  
 متين وتبارك الله عز ربنا مقيت وتبارك الله عز ربنا مخلق  
 ومخلق ربنا كما تشر رب العالمين قدر هو الواحد الظاهر كما سنا

ظهرت نظارته مشتهرون قد اشتهر لا اله الا هو الواحد السبحان  
 سعوت سخارته ساغودس قدر في هه ظهور بحسب الله ان ثبت  
 ينزل في ذلك الظهور ليوم يريد الله ان يظهرن ظهورا اخر لعلمكم انتم  
 تهتدون كما يظهر في هه ظهور ايات لمن يظهره الله لعلمكم انتم  
 يوم القيمة بهتدون تبارك الله الواحد الظهار تبارك الله الواحد  
 القهار تبارك الله الواحد السبحان تبارك الله الواحد الفطار  
 تبارك الله الواحد النوار تبارك الله الواحد السرار تبارك الله  
 الواحد الجبار تبارك الله الواحد الشعاشر تبارك الله الواحد السطاح  
 تبارك الله الواحد الطرز تبارك الله الواحد الجذاب تبارك الله  
 الواحد النصار تبارك الله الواحد الغلاب تبارك الله الواحد  
 العناء تبارك الله الواحد البهاء تبارك الله الواحد العلاء  
 تبارك الله الواحد الآله تبارك الله الواحد الضياء تبارك الله الواحد  
 الحقائق تبارك الله الواحد الشراق تبارك الله الواحد الرفاق  
 تبارك الله الواحد الفواق تبارك الله الواحد الرباق تبارك الله  
 الواحد الشفاق تبارك الله الواحد الرفاق الدر خلق ما يشاء  
 بامر الله وهو الواحد القهار هو الذر اراد ان يذكر ذلك الحرف  
 في ذلك الاسم ذكره عند الله لا اله الا هو الواحد الذكر فلهذا  
 ذلك الحرف عدد الهاء في كل يوم ونهار وان شئتم منكم  
 بعت الحرف عدد الهاء مثقالا حذاف كتاب الله لعلمكم تقوت

وان تذکرون بعد الصلوات من ذکر الحمد لکبیرکم والله یرید ان  
 یحسن علیکم امرکم فرسقلکم دشوایکم و یجلبین لکم بکم بانفسکم  
 فراد لکم و اخر بکم ذلک من فضل الله و رحمته علیکم لعلمکم انتم فی  
 ایام الله تشکرون

بسم الله الاجل الاجل  
 سبحانک اللهم یا ارحم الراحمین  
 ذکر شتر علی آنکه انت الله لا اله الا انت و حمدک لا شریک  
 لک لم تنزل کسبت فرغ الازل بلا ان یفد شک من شتر و لا ترا  
 لکون فرقدس الازل بلا ان یؤخر عن شتر از کسبت شتر  
 منجد ذکر خلق بار آنکه منکون تقدست یا ذا الفرو البها  
 و تجللت یا ذا الجود والبهاء و تکرمت یا ذا القدر والضیاء و  
 تعظمت یا ذا الهندسه و الاسماء و تسلطت یا ذا الملکنه و الکبریا  
 لم تنزل تر ما فی ملکوت امرک و خلقک و تشهد علی ما فی حجب  
 سماک و ارضک تغزرت بفرک خراست ملکوت کسبت شتر و شجر  
 بقواربتک خراست غلبت علی کسبت شتر سبحانک و تعالیت  
 تجللیک فضل و عطاء و امساک عدل و علاء لم تنزل  
 اول الذر لا اول له کانت سنک الفضل و الافضال و انقیاد  
 الجود و الاجوار و الا ما خلقت من نبر و لا شرعت من منبر  
 و ما اطلعت اعدا برفانک و ما اذقت اعدا حبک و بها  
 و ما کرمت باحد و ک و تناک فلا شهدک و ک خلقک

بان کبر عطا یک جبک مر عندک و از ظهر بدایک و درک مر لذتک از  
 لولا خلقت جبک فر قلب عبادک فمن سبحک و لولا اکفنت و درک  
 قلب صفیاتک فمن بودک است المحبوب فر قدسر الازل و است  
 المودود الازل سبحانک و تعالیت ما فر شرا الا و انه هو سبحانک  
 با ارتفاع تسبیحک و لیقد سنک با تمناع تحمیدک و لیو حدک با  
 توحیدک و لیکنزک با استکبار تکبیرک و لیغزک با استثناء توحیدک  
 الغیرک یا الهم من ذکر حتر ذکر به الغیرک یا محبوب فر و صف حتر و صف  
 به الغیرک یا مقصود من نعت حتر نعت به الغیرک یا منقری فر  
 شاء حتر غزیر الغیرک من مجد یا موصوف حتر شیره سبحانک سبحانک  
 کار ذکر با بداعتک قد ذکر و کار و صف با خراعتک قد کون و کار  
 نعت با جماعتک قد حق و کار محمد با حدتک قد حدث تعالیت یا  
 ذا الفرد البهاء عن کار ذکر و شاء و محمدت یا ذا الفخر والعلاء  
 عن کهر نعت و بهاء کیف اشر علیک یا محبوبی دان الثناء بغیه  
 یشهد علی فانه عند ارتفاع قدسک و ارتفاع عزک و کیف لا  
 اشر علیک دان فو ادر لا یکن الا بذكرک و ثنائک فلا شین علیک  
 یا محبوبی موقفا بان ثنائی خلق فر ملکک و مستیقان بن غیر و منی  
 اشر حز ابداعتک و لکن لما قد خلقت کهر لوصفک و احدت کهر  
 لنتک و لثنائک و ذرشت کهر بحیک و ثنائک و احدت کهر  
 لودک و علانک و برشت کهر لحدک و ذکر عطا تک فاذا انظروا

قد خلعتنا فرملحاک لا ذکرک و شنوات قد ذرنا فرملحاک  
 لا حمدک بعد ما قد اشدتک و کاشرتک ان غیر کلمن بقدر  
 ان یعرفک و کیف ینزل علیک و سواک لا یتطیع ان یحکم  
 و کیف و ما یصف اذ کرم عرفان یکنیز فرخلقک ذلک ما قد  
 خلقتنا بانثاک و کما حیب و ان یجذب یکنیز فرعبادک ذلک ما  
 قد کوننا بانثاک فبجانک و تعالیت و سبحانک و تعذبت  
 انت العالی فلا شرفک و انت المتعالی فلا شرفک قد یجدت  
 الوجوه کلها لفرجهتک و شجعت الاصوات بفرس لسانک  
 و ولدت الافئدة بفرسین لانتحذاب محبتک و روحک النور  
 بعلو من لشارق سجده ازلیک فما ابریا الاله بها تک و ما اعلی  
 یا مجبوی علاک و ما اعلی مقصود در جلالک و ما اغرای منقوی  
 عزتک و ما حق یا موصوفی حقک سبحانک من ان اقول انک انت  
 رب اذ انک انت مربب الارباب و سبحانک من ان اقول انک انت  
 اله اذ انک انت مؤله الالهاء و سبحانک من ان اقول انک انت  
 حق اذ انک انت محقق الاحقاق و سبحانک من ان اقول انک انت  
 ازل اذ انک انت مؤزل الازال و سبحانک من ان اقول انک انت  
 قدیم اذ انک انت مقدم الاقدام و سبحانک من ان اقول انک انت  
 کاشف اذ انک انت مکون الاکوان و سبحانک من ان اقول انک انت  
 سبوح اذ انک انت سبح الاسباء و سبحانک من ان اقول انک انت

قدوس از آنک نیست مقدر الاقدار و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 بهر از آنک نیست بهر الابهاء و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 جلیل از آنک نیست مجد الاجلال و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 جمید از آنک نیست جبر الاجمال و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 عظیم از آنک نیست عظم الاخطام و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 نور از آنک نیست منور الا نور و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 رحیم از آنک نیست رحم الارحام و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 کریم از آنک نیست مکرم الا کرام و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 قویم از آنک نیست مقوم الا قوام و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 کامل از آنک نیست مکمل الا کمال و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 عزیز از آنک نیست مغرر الا عزیز و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 کبیر از آنک نیست مکبر الا کبار و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 علیم از آنک نیست معلم الا اعلام و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 قدیر از آنک نیست مقدر الا قدر و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 ضر از آنک نیست مرضر الا ضراء و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 حبیب از آنک نیست محبب الا حباب و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 شریف از آنک نیست مشرف الا شرف و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 سلط از آنک نیست مسلط الا سلا و سبحانک منز ان اقول آنک نیست  
 ملک از آنک نیست محکم الا ملاک و سبحانک منز ان اقول آنک نیست



وحید اذ انک نهت موحدا لا و احد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 طریز اذ انک نهت مطر تر الا طریر  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 سافج اذ انک نهت مسنج الاسد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 فرید اذ انک نهت مفرد الافراد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 کافور اذ انک نهت مکفر الکفار  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 مجرد اذ انک نهت مجرد الاجراد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 حر اذ انک نهت محیر الاحیاء  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 شهید اذ انک نهت شهید الاشهاد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 لطیف اذ انک نهت ملطف الالطاف  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 غفر اذ انک نهت مغفر الاغواء  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 واسع اذ انک نهت موسع الادساع  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 فاطر اذ انک نهت مفرط الافطار  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 حاضر اذ انک نهت متحضر الاقضاء  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 جواد اذ انک نهت مجود الاجواد  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 وهاب اذ انک نهت موهب الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 اول اذ انک نهت مثل الاول الادل  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 رخر اذ انک نهت مؤخر الادرخار  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 ظاهر اذ انک نهت منظر الاظهار  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت  
 باطن اذ انک نهت سبطن الابطان  
 و سبحانک من ان اقولن انک نهت

شدید اذ انک نیت مشد الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 رؤف اذ انک نیت مرثف الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 قهار اذ انک نیت مقهر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 عظیم اذ انک نیت عظیم الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 جبار اذ انک نیت مجبر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 منبع اذ انک نیت منبع الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 نصیر اذ انک نیت نصیر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 رفیع اذ انک نیت رفیع الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 بهیج اذ انک نیت بهیج الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 قریب اذ انک نیت مقرب الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 بعید اذ انک نیت بعد الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 سمیع اذ انک نیت سمع الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 بصیر اذ انک نیت مبصر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 خیر اذ انک نیت مخیر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 رشید اذ انک نیت مرشد الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 نظیر اذ انک نیت منظر الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 مجیب اذ انک نیت مجیب الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 سریع اذ انک نیت سریع الاله  
 و سبحانک من ان اقولن انک نیت  
 ثم دونت لیسر شک ذاد نوا انت العالی فرد نوک و نیت الدانی

فرعلوك تعدت عن الاقران ونزهت عن الاقراق قد  
 ذلت الجبارة واتصت عن القوارنة واستطلت على الظلمة  
 واستكبرت على الكبارنة واسترفعت على الرفاعنة واستغرت  
 على الاحارنة واستغنت فوق الاغانة تباركت وتعاليت  
 من جلان تيجالار جليلر تقدمت وتبويت من جلال متجللر جليلر سبحانك  
 الغيرك من ظهور اولد دك من بطون كنت جيا فرغ الازل وقوما  
 لم نزل نرسكان ملكوت ارضك دسماك وشهد من ملكوت  
 امرك واتقانك لا يفرج من عليك من شر ولا يحجب عنك دور  
 شر ارضه الامور من قبضتك وغوامض الكون من بين يديك  
 وجواهر الخردن من خزانة ولايتك ولئلا المصفوف خردن  
 خزان مملكتك لم نزل قد عرفت نفسك كل خلقك فما جعلك  
 من شر ولا نزال قد غيبت بكنهك عن كل شر فما وجدك من شر  
 اقبلك ظاهرا عند خلقك والغيرك حاضر عند احبتك والغيرك  
 فاهر على من ملكوت سلطتك والغيرك غافر لوزن ملكوت امرك  
 وساء غرتك سبحانك وتعاليت انت الذر لا تدرى كمال الالهة  
 باعلى دقتها ولا تحطيك الافكار باعلى رقتها كنت كاشفا عن  
 الازل وكيانا لم نزل قد خلقت كل شر لا من شر وارتفعت  
 فوق كل شر لا من شر صدر على من تظهره يوم القيمة باغواء  
 مملكتك واجلاء جبروت سلطتك وحكاماء غر قد سرد صدقك

وعلما و مجد غزوانيتك و شرفا و قدس لاهوت احدتک و ما  
 قد صطفينها فر ملکک ابريتک و انتخبها فر ملکوتک لصفتک و  
 لرهن اللهم کلمه على کلمه الحکماة و نظرن اللهم سلطنة على کلمه السلطان  
 و نظرن اللهم دلايه على کلمه الولايات و نظرن اللهم بدايه على  
 البدايات و تجلن اللهم فواضله على کلمه الکبيريات و نشبتن اللهم  
 ادامره على کلمه الامريات و نظرن اللهم شواهد على کلمه الشاهديا  
 و تصدسن اللهم مطالعه على کلمه الطالعات و تجملنه غرا لخر نظرنه  
 من عبده و زخر لمن نظرنه من عبده اذ لم نزل ظهوراتک لا تحصر و  
 بطونک لا تعد من اول الذر لا اول له الی حینه قد تسليت لسکا  
 مملکتک باعز شرفک و لا ريب انک انت لتتجلين الی اخر الذر  
 لا اخر له من فر ملکوت ساکت و ارضتک بمظاهر و جهتک فلنظرن اللهم  
 على کلمه منظرک من اول الذر لا اول له الی اخر الذر لا اخر له  
 بهانک ايهاه و بکهر جلالک اجله و بکهر جمالك اجمله و بکهر  
 عظمتک و بکهر نورک انوره و بکهر حمتک و سمعها و کلمتها  
 انما و کلمه اسمائک اکبرها و کلمه کلامک اتمه و کلمه غزوانک اغزبانک  
 شيتک امضاها و کلمه علمک انفعه و کلمه قدرتک مستطيلها و کلمه  
 قولک ارضاه و کلمه ساکتک اجمعها الیک و امنها الیک و کلمه  
 شرفک اشرفه و کلمه سلطانک ادومه و کلمه ملکک اقوىه و کلمه  
 اعلاها و کلمه منک اقدمه و کلمه اياتک اکرهها و کلمه وجودک اجموده

وکرم فضلك افضله وکرم احسانك حسنه وکرم ايهما جک ايهما وکرم  
 احسانك اغننه وکل اظهارک اظهاره وکرم ما انت قد احضرت به علما  
 فتم کما خیر اذ ما نزل فم عندک لم یکن له مشبه ولا عدل ولا کفو  
 ولا قرین ولا مثال لتصلین علی کما اعرأ شریطونک من اول الذر  
 لا اول له الی اخر الذر لا آخر له بمشراصلیت علی اعرأ شریطونک  
 اذ کما ما خلق عندک ما یخلق وکما ما کون مشرا ما یکن ان کون سبعا  
 و تعالیت فلتر فمن اللهم ذکر ذلک الحرف <sup>و یفرق بالتعبیر</sup> و تعینه و لتعرضنه  
 بوم القيمة علی من تطوره علی ما تحب و ترصر و فوق فوق ما تحب و  
 ترصر و لتلومن اللهم کما خلقک ان یدکره فی کما لید و نهار  
 عدو الهاء انما لا مرک و اثنان کما اذ انک انت لا یعرب  
 من علمک مشیر و لا تعجز عن قدرک من شری تعلم کما شری و تقدر علی  
 کما شری من سبب یزمنه من عندک عدو الهاء یا قوما و من غیر لوم  
 کان فی کما عمره انک انت اعلی من ان تسهر عنه اذ رحمتک قد  
 وسعت کما الذرات و مویجتک قد احاطت کما الکائنات  
 سبحانک ان لا اله الا انت انک انت الواحد الظاهر

بسم الله الاجل الاجل

الحمد لله الذر قد شجلی علی کما الکائنات یظهورات غلام و تعینه  
 تعرف کما الوجودات کینه تعینه آیات عجز و تعینه و توعد عن  
 کما الکائنات بشعاع انوار طلعت و اقدس عن کما الذرات <sup>ضیاء</sup>

ابهاج وجهه و نزهه عن كبره في ملكوت الارض و السموات شعرتنا  
 قدس فردانية فاستخده فرتك اللبنة ليد الاستقلال حمد اعلا  
 سماه في ظهورات فضله و كبر ارضه من بوارق مجده و باطنها  
 بدائع لطفه حمد استنطق الكينونات على ارتفاع سلطات  
 و حدائمه و يستشهد الذاتيات على ملكان حمدائمه و يستعرج  
 النفسانيات الى منبع قدس فردانية و يستصعد الانبيات الى افق  
 قدس ازليته حمدا حمدا احد في الملكات و لا يحده احد في الموجودات  
 حمدا يلاء خلق كبر شرف قدس تسبيحه و يظهر في جواهر كبر شرف علوه  
 و تزيده حمد شارق مستشرق و بارق مستبرق و سابق مستسبق  
 و لاحق مستلحق و راق مسترق و شاق مستشق و راق مسترق  
 و فاق مستفق و راق مسترق و سابق مستبق و صادق مستصد  
 و راق مسترق و فاق مستفق و راق مسترق و سابق مستبق و صادق مستصد  
 و راق مسترق و فاق مستفق و راق مسترق و سابق مستبق و صادق مستصد  
 و شمع دستار و المبلج و استضاء حمد ايطر الطريبات بالطراز  
 اللانهايات و يذب الجذبات بالجذائب اللوليات و يظهر  
 الظاهريات بالطواهر الاخرات و يطن الباطنيات بالبواطن  
 الظاهريات و يقدر القدرات بالقدرات المستقدرات و نور  
 النوريات بالنور المستنورات حمدا يدل على انه ليقدر على كل  
 آخريه و يطن عن سلطان ظاهريته و يستشهد عن ملكان بطائفة

حمد عدد ما خلق حمد عدد ما يخلق و حمد عدد ما ذر و حمد عدد  
 ما يذره و حمد عدد ما بر و حمد عدد ما يبر و حمد عدد ما حدث  
 و حمد عدد ما يحدث و حمد عدد ما اخرج و حمد عدد ما يخرج  
 و حمد عدد ما يدع و حمد عدد ما يبدع و حمد عدد ما احاط و  
 حمد عدد ما يحيط حمد يسترفهن الاثبات على غير ذر و الاثبات  
 و حمد يستمدن النفر على غير النفر بالانضمام حمد يبلغ كهر شئ الى  
 مقام حب محبوب و يوصل كهر شئ الى مقام و مقصوده و ينطق  
 كهر شئ ثناء معبوره و يطرز كهر شئ بمعارف مسجوده و يستشهد  
 خلق كهر شئ بغيا هيب مطلوب و يستغناء خلق كهر شئ بمواطن محموده  
 و يستنظر كنه كهر شئ بنظواهر مشكوره حمد لا عدل له فر ملكه حمد  
 لا مشر له فر ملكوته و حمد لا كفوله فر جبروته و حمد لا شر له فر سلطوته  
 و حمد لا قرين له فر ضيوته و حمد لا امثال له فر بيوتته حمد اينزل  
 النصر بالغايم المكفدرات و يملاء الجوف الفتح بالمهاطر الساذجيا  
 حمد يستغفر كهر شئ عن ملك بارئه و يستوفى كهر شئ عن خطا فاقه  
 و يستبلغ كهر شئ الى منبع رضائه و حب موجوده و يستملك كهر شئ ما  
 يحب من عطاء عليك و مقدره و يستشرح صدر كهر شئ بما جاست  
 محبوبه و مذوته حمد يستشهد المستشهدات على انه لا اله الا هو  
 كان ازل لا قدما فر غير الازل و غيبا ابدا لم ينزل و ساذجا كما  
 فر اول الاول و جوهر اجرد يا في فته مقعد القدس و الجبار





بالتمالي الاظهر فاستحده على عرفان تلك الكينونية الالهيه حتى حمده  
 واستشكره على عرفان تلك المرآتية البلورية على حق شكره حمدا ما  
 حمده احد لنظر طيور مشر حمده وشكرا ما شكره احد لكرسه بطونه  
 حتى شكره حمدا يستنطق كل شئ بعد كلمه توحيده بالاقرار على  
 منظر نفسه دعوته تقديسه ويستشهد خلق كل شئ بعد الاعتراف  
 بوحده ايته الاعتراف بما قدر لنظر ذاته في كرسه بطونه فيه قد نوره  
 النوراني ونظر الطيراء وضوء الضوء آء ونز الشفاء وتم السماء  
 وبهر البهائم وعلى العلياء وشمع الشعاع وطرز الطيراء وعبير  
 الجملاء وجمهر الجملاء وعظم العظام وكبر الكبرياء ورحم الرحماء وكبر  
 الكملاء وتم السماء وغرز الغزيراء وشرق الشرفاء وبرق البرقاء وعلم  
 العلماء وقدر القدراء وشرف الشرفاء ورضر الرضياء وسلطان  
 ووزر الوزراء وامر الامراء وحكم الحكماء وغمر الغمماء وجذب الجذب  
 وكرم الكرماء وقدم القديراء وفضل الفضلاء ولطف اللطفاء  
 وحسن الحسناء وجمهر الحشياء وقوم القوماء وقدر القديساء وقهر  
 القديراء وجمهر الجبرياء ويطش البطشاء ونصر النصراء وفتح الفتوح  
 واطلاء الارض والسماء وما بينهما من خلق الانشاء على انه ذكر الاله  
 فر صبح الازل وطلع الضيبي من حرم نزل قدر وقع الاله بالظهور  
 وانزل بالبطونات وجدديه الكينونيات وبقه بالذرات  
 وخرق بالاحجاب ونزل بالالطاف على كل ما ذره وينوره حتى

خلق الاعداء فقد صطفى الله من ذريرة المكنات اسما متمنعة <sup>امثال</sup>  
 مرتفعة وقدرها ما جبارتفعة واحكاما متمنعة حثرت الارض  
 كلهن يستقلال قدره ويستقر السماء فرجوا الهوا واستقلال قدرته  
 وخلق كبر شئ في صقع اكننته وعرف كل شئ مبده وجوده ثم خلق  
 ما يوجد بامره ويستقر قول المكنات باطرز طرز ابداعه وادشق  
 شوارق الموجودات باستشراق شوارق اختراجه فاذا قد <sup>صطفى</sup>  
 له من عبودته صافية وبراءته متلاذاة ومن جوهره شائعة ومن  
 كينونته ناطقة ومن ذاتية ترفقة ومن انية متقدسة ثم جعل لها بها  
 بنفسها والقر في هويتها مثال ذاتها وبها اتنع عن غيرها واظهر  
 من عند ما يمكن ان يظهر من سرها من ظهورات سلطان وحدانيتها وبرورها  
 ملكان قدسية وتجليات ملك غوسبوحية ودلالات سليط  
 قدوسه وعبوديته فاذا قد اشرق الشفاء باشرافاته انوار طلعتة وبق  
 البرقاء بتجليات اضياء وجهته وطرز الطرز باطرز غوكنونيته  
 وجذب الجذاب باشجذابات سر ذاتية الالبشر ذلك يخلق الله ما  
 يشاء الالبشر ذلك يصطفى الله ما يشاء الالبشر ذلك يخب الله ما  
 يشاء الالبشر ذلك يستجب الله ما يشاء الالبشر ذلك يجعل الله الخ  
 يشاء الالبشر ذلك يستخلص الله من يشاء الالبشر ذلك يرب الله من  
 يشاء فلفس تخمين بابنه ان يا كبر شئ <sup>و</sup> لنستقطن الله ان يا كبر شئ  
 ونستخلص الله رضا الله ان يا كبر شئ <sup>و</sup> لتسعين خراشات فذكر الله

و لتجهيزه في ارتفاع اثبات الاله ان يكثر  
 ان يكثر في الاستيعاب في اجماع ظهور الله ان يكثر في  
 بذاغ سترق و بهاء سترق و جلال مستحق و جمال مستحق  
 و كمال سترق و عظام مستحق و نور سترق و رحام مستحق و  
 تمام سترق و كمال سترق و غرار مستحق بنصر الله و به  
 الحق بانصاره عزلا هو ت جبروت ملكوت سلطنة و يرفع الاله  
 كلمة الاثبات بافاح يافت سلطت ظروت قيوته و ما كان  
 الله ان يحجزه خلق ستر و ما كان الله ان يعزبه من علم ستر الميزان له  
 كان علما فوق كاشتر و لم يزل له كان قدرا على كاشتر و لم يزل  
 الله كان مقاما على كاشتر و لم يزل له كان ازلا فرغ الازل و لم يزل  
 الله كان قدرا الميزان فاستبشر و ابر ايا و منعك است بلور يا  
 متاكسات بشرق من دارق انوار صبح الازل و يبرق من  
 بوارق ذكر الاول و بطرزن من طراثر مجد سلطان الجبار و شورن  
 بنوار ملكان الجهد كل من ادلاء منقعات داوداء منقعات لاثبات  
 الثابت و انقدام المنقعات و ارتفاع الرفعات و اجماع  
 المنقعات من سلسلة الاثبات و انزال الترات و فقار المنقعات  
 من سلسلة النقيات فلتستعين بآية و تستعين على انتصار الاله  
 و ارتفاع ذكر الله و اجماع كلمة الله و استغلال امر الله و استغلال  
 طول الله و ما يحجب الاله جبر و غير و يريد في ارتفاع كلمة اثباته و اثباته  
 مطالع اعزازه و تذكره في ذلك الحرف في علم ذلك الاسم

في شهر ربيع و زيار عدد الادي ذكر في الله رب العلم والمداد والادوية  
 عن امر من او امر الله فان بذافر احتجاكم عن كلمة توحيد الله لان  
 ذلك الامر قد شق في كسينونية قد نطق عن الله بانه لا اله الا انا  
 وبرقت من ذاتية قد نطقتم في شمس الازل باننا الذكر الاول  
 وما نطقها الله بامر ولا نهر الا الاستعداد ذلك لا ارتفاع كل ما طير  
 واعناج كلها الآيتين وكما الى الله يرجعون  
 بسم الله الاجلر الاجلر

الحمد لله الذي لا اله الا هو الاجلر الاجلر وانما البها في الله على  
 من يظهره الله لم يزل ثم على اولائه بالقدس الجبر وبعد  
 فاشهد ان الله سبحانه لم يزل كان خلوا عن كل عبادته وتعاليا عن  
 جنانته مادونه ونزبا عن الاقتران بخلقته ومنشأ فوق كل شئ  
 ومرتضا فوق كل شئ كبير ايمته واستلها على كل شئ بسطته وممتها  
 فوق كل شئ عليك عز وجلية وهو لم يزل يعلم كل شئ باحاطة شبيهة  
 ويقدر على كل شئ باستيصال ارادته ويقدر ما يشاء بالفاذب  
 قدره ويقض ما يريد بانعان صنع حكمته وهو لم يزل كان على حال  
 واحد وجمال واحد وعظمة واحدة ونور واحد ورحمة واحدة و  
 كلمات واحدة وكمال واحد واسماء واحدة وفرد واحد وشية  
 واحدة وعلم واحد وقدره واحدة وقول واحد وسائر واحدة  
 وشرف واحد وتلك واحدة و...

وجود واحد وفضل واحد ودهاء واحد وظهور واحد وبطون  
واحد وجمع واحد واشراق واحد ومانسب اليه من اسمائه المحسن  
الرضيه واثمالة العليا المرضيه كل ذلك ادلاء على سلطان  
وهداية وشهداء على ملكان صمدانية وان في كل الاسماء  
لن بر الاسماء وان في كل الامثال لن شهيد المعنى باذنه  
في كل الذوات لن بر الارواح وان في كل الكينونات لن شهيد  
الوجود بما فاذا كل ذلك بانه في محبته وبارائه وظهور قدرته  
وبطول الله وبروز غيبته وجمال الله وعبوب ارادته ومحمد الله وسطر  
قدرته وقرانه واشراق طلعه وفضل الله وازراق انوار كنهه  
تعرفت الله ربك قد سمع عن عرفانك وكل ما توحدت الله ربك  
نزهة عن توحيدك وكل ما وصفت الله ربك سجدت عن صفتك  
وكل ما نعتت الله بارك جلت عن نعتك وكل ما اثبتت على الله  
جاعلك دعه عن ثبوتك واشهد ان الله سبحانه لم يكن له مكان  
ليحيط به ولا يحيط بشركه قل من الحمد ودرت عندا حاطة فلم يكن  
بمازج ولا جوهر ولا كافر ولا مجرد ولا بشر من انعام المنفوتة  
ولا بشر من اصناف المحمودة وان قولك انه هو سميع انه جل  
سبحانه قد غلق السمع بالمسوعات وان هناك لم يكن سموعا  
غير ذاته وان ما تقول انه بصير انه بصير سبحانه قد غلق البصر في  
المبصرات وان هناك لم يكن بصور غير ذاته وان ما تقول

از لطیف انه جبر سبحانه قد خلق اللطيف من اللطافات وان بنا  
 لم يكن بلطوف وان ما نقول انه خبير انه جبر سبحانه قد خلق الخبر في  
 الخبرات وان بنا لك لم يكن مخبور وان ما نقول انه قدير انه  
 جبر سبحانه قد خلق القدرة من المقدورات ولم يكن بنا لك مقدر  
 غير ذاته وان لم نزل كان سميعا وبصيرا ولطيفا وخيرا وقديرا وغير  
 مستدلين بوجود سموع او بصور او مخبر او ملطوف او مقدر  
 ففكر في حيات الله جبر جلالة كيف انها بنفسيها قائمه فزودت  
 شئ مستدلين في اثبات جانه بوجود شئ سواه كذلك مستدلين  
 بوجود علمه و قدرته قبل وجود معلوم ومقدر و سميع و بصير  
 سموع و بصور و بلطفه و خيره قبل وجود بلطوف و مخبور  
 ان كل ذلك عبارات مشتمات و اشارات تلجلجات و  
 دلالات متصاعدات و ظهورات متلائحات لتسكن افدة  
 الموجودات و يقين انفس المكلمات و ثبت ارواح الكائنات  
 و تبصر كنيه نيابة كل الذرات و الاسمانه سبحانه عن ذكر السمع  
 و الابصار و عن ذكر اللطف و الاخبار و عن ذكر العلم و الاقدار  
 و ما يشابه امثال تلك الامثال و اشكال تلك الاشكال بل لما  
 انك نيت سبحان العلم صفة محمودة قد وصف الله نفسه به و ان  
 علم الذر هو عند الله ذلك ذاته كيف انت تعرفه لتوصفه و لما  
 سبحان القدرة صفة مرتفعة قد وصف الله نفسه بها و الا ان

قدرة كينونية هو ائمة كيف يعرفها سواد وثمر ذلك ما  
 الله ربك باسما، منقحة وتوصف الله ربك بالثال مرتفعة  
 لما قد خلقها فيك وترفعن بها فملكه لنا قد نسبها الله سبحانه الى  
 نفسه والاقوال تعالى شأنه عن كل الاسماء والصفات لقد  
 قد سر قدره عن سائر الامثال والاشارات وهو كما وصف  
 به لا يعرفه غيره بل حين وصفه ذلك جمع الوصف بالوصف  
 لملكه خلقه وان الوصف صير وصفية دليل على صفتيه و  
 شابه بانها غير موصوفة فلا تعدون اسماء الله بعدد كما شرعوا  
 اعدادا لانها من كاشف اودون ذلك فان كل ذلك ظهورا  
 قد شغفت في الملك والملكوت وبطرات قد سطعت في الخبر  
 والجزرات وبردات قد تجلجت في القدر والقدوس والاشارة  
 قد رفعت في الفرد والعزوت وانه جبر سبحانه بوصف بها  
 نفس ويرض عن خلقه بتلك الاوصاف اذ في الخلق لا يمكن  
 دون تلك الالفاظ اذ حين جبر الخلق ما يصف الله به  
 نفس سجلة مرعده على شطرا احداث وابداع وظهور نشاء  
 واحداث فكيف تعرف كينونية اللازل بذلك او تحت  
 ذاتية ذكر الاول بهذا فاذا عرفت تلك الاشارات و  
 شديت على تلك الدلالات وايقت بتلك التجليات  
 وعرفت تلك البينات فاشهد ان كل ما قد عرفت العرفاء

ووصفت الرصفاء ونعت النقاء ونبئت الشياخ وودعت  
 الرصداء الله جبر حلاله لم يكن سبده تلك الاوصاف الاخر  
 الحقيقة وكراسر الازلية وانهم ما بلغوا فيمن لهم من بلجيات  
 متلاشحات وتشتحات متاطحات وتجررات متجدرات و  
 تنكفرات متسذجات وتبقيات متجللات ومنجولات متعظمت  
 ومتنورات متقدسات وتنجيات تنزوات ومنجيات  
 منطقات وتنكبرات متعاليات وقسمات متعاملات متفرزات  
 متنبلات وتعرفات متوصفات وتمنعات متنبيات و  
 متعلقات متقدرات ومرضيات متجيات وشرفات متسلطات  
 وتملكات متقدعات وتنكبرات مترفعات وتنجيات متشوكات  
 وتمنعات متطرزات وتنكبرات متوليات وامثال تلك  
 الدلالات واسباب تلك المقامات كل من يبدئ من الملك و  
 يرجع الى الملك ويظفر في الملك بالملك فرحول الملك ويظفر  
 الملك عن الملك بالملك للملك فر الملك ولكن الله سبحانه بافعا  
 قدرته واتعاع اعاطته قدرته تلك الاعراض على رده فرد  
 الاجساد تذكروا بالمراباة الصافيات ولطف تلك الكينونات  
 على مقام اللطف تمت فرد الاحداد بالبلوريات المتقالا  
 وقد ارضى الله سبحانه عن عرفانهم بعرفانه وعن حبهم بحبه وعن رضاهم  
 برضائه وعن قربهم بقربه وعن طاعتهم بطاعته وعن ولائهم بولائه



از فوق ذلك لم يكن في الابداع ولا يتكون في الاختراع از عند  
 ذكر الالهيته الا فرخلق قد اسجدت باعدائه وانجده باجماله و  
 لذوت باذواته وابتدع باماده واخترع بانخراجه دليل على  
 انه خلقه فرعله ودليل اليه بعباده وكنهه على بما لا يمكن عند ذكر الالهيته  
 معرفه الازل فعله ما قد شهدت بها فاشهد في كل الظروف  
 بان الظاهر في كل المراتب الواحد والباطن في كل المراتب رب  
 واحد از ما دعوى ببيع الدل الى الله جل جلاله ذلك ما قد شكنا  
 في عشر الظروف في قبده حيث لا اول له وهو ما يدعى بعبد ببيع  
 الاول الى الله ذلك ما يدل على الله ويدعو اليه فاذا اسجدت  
 تلك المظاهر التي انما هي جواهر تلك الامكان واقرار تلك المطالع  
 انما هي محركات خلق الالكوان دليل على وحدانيته وسبيل الى  
 اقراره بصمدانيته به سمعت جاء في عشر ويدعو الى غير  
 فاذا فاشهد بان الناطق في الظاهر في كل الاعراض والتجلي به  
 المتبع بغير الكراسر ويستشعر تلك اللطيفة الربانية والساذجة  
 الالهية بان الامر في الله الواحد وان الاعراض في راياء الله عبر  
 جلاله يظهرهم الله في هذا الدهور وسرمد الظهور كيف يشاء  
 لاستلاء ربوبيته واستبهااء الوهية واستقلال وحدانيته  
 واستجلال صمدانيته واسترفاع فردانيته واستماع قبحه  
 واستقدار قدسيته وما تمكن العابر ان تذكر في الاذكار في كل

الطواهر ان يصفن بالفكار كما ذلك دليل على انه لا اله الا الله  
 الواحد الموار ولما كان ظهور وحدانيته لم ينظر الا بمنظر نفسه على ما  
 امت تدركه والاطور منظر نفسه بظهوره لو لم يتجدد الله له به كيف  
 لم يكن ظهوراته بظهور منظر نفسه به كان ظهور منظر نفسه بظهور الله  
 ولكن لما لا تدرك ذلك كما جسد عشر الظهور من اول الذر لا اول  
 المقدم عرفانكم ربك وفتح سبحانه عند بارئكم واشهد بان  
 الظاهر من الاعراض لم يزل صرد واحد وان نفس الاعراض كينونتها  
 لم يزل في رضوان الله وفروده ورضاء الله وافراده وكن  
 ما شهد عيناك على طواهر الاعراض كلف طين فانظر من اول الذر لا  
 اول له كم ظهرت الاعراض وانك لو لم تنظر اليها فيما تراب في  
 مقده وكذلك فيما يظهر من بعد الاخر الذر لا آخره لو لم تنظر  
 اليها فيما تراب في مكانه وعند الله فيكونه اذ الكون والامكان  
 عند الله على حد سواء ولم يزل النسبة بكم شيء على حد سواء لم  
 يكن اقرب بشيء عن شيء ولا ابعد بشيء عن شيء ونسبة بكم الاشياء  
 سواء ونسبة الاشياء اليه سبحانه المجد والانشاء واذ ذلك الحد  
 ينظر قرب شيء او بعده فاذا شهدت ذلك فلا تنظر في الاعراض  
 باهر هر اذ قد شاهدتكم بدنه قطرة ماء وعوده كف طين  
 به انظر فيها بما تجلي الله لها بها فان عين نظرتك بذلك العين  
 ترابها مستحقا بكم صمد وثناء ولا تعابكم عز وجاه ولا تتعجب من

تلك الظهور الربانية والمطلع الصمدانية والعنصر الاتميه والمشرق  
 الفردانية والبراق الصمدانية فانك لو نظرت اليها بعين شجلا  
 كلما استخرج لمن توصل الي عزها وكهرا تترقى لمن تدرك  
 جلالها وقد احب الله في ذلك الاسم ارتفاع ذلك الحرف  
 وذكره وانشاع مقعده لما سبق بالهدى والايان وعرج  
 الى الله في البيان وارتفع الى منظر السمان ويستند في الارتفاع  
 في جموده قدس الجنان وان تذكر ذكره في ذكر المحر في انه الاول  
 يكفينك قدر الله يذكر الخلق بذكرهم والاداءه عن كل ما  
 خلق ويخلق وان اردت ان تذكره وعده عدد الهاء يكفينك  
 وان حبيت بعد ذلك فليذكر عدد الهاء متعالا في الباقوت  
 لانه يستخرج الى الله فردان طلوع نار الله في ركن الابواب فان  
 عشر فلا شريك في كتاب الله وان الله لجليل متعال

بسم الله الاعلى الاعلى

تسبح وتقدس ذات محبوب لم يزل را سزا در وجه دوست كرم  
 لم يزل باستجلال استقلال ذات مقدس خود بوده ولا يزال استعجاب  
 استرفاع كه مقدس خود خود بود نشاخته اورا حق شفاقتن  
 بهج شرف بر پيش نموده اورا حق بر پيش نمودن بهج دون شرف متعالي  
 بوده در عزازل از شأوا كل مكلمات ومقدس بوده در قدر  
 قدم از نعمت كل موجودات چه قدر متعالي بت ارتفاع

افتخار ساحت قدس او که کلمه سبب زنده تدسیر و منفذ سبب ملکوت  
 است پس لم یزل دلایزال ثناء او مستثنی و جعفر مرتضی بوده بساط  
 مجد و حدت او که کلمه الهی جبروت غرور را بین لاهوت  
 مجد لم یزل دلایزال نسبت استسنت کران توان که شاگرد میدر او  
 و حال آنکه نفس ثناء خلق او بجهت دست و کران توان که شاگرد میدر او  
 و حال آنکه غیر او مشهور او نبوده و دخول بر بود حمد بلا مشر مراد را نسبت  
 و نسبت بلا عدل مراد را لایق که کلمه ذرات را برهان نفس خود خلق  
 فرموده و کلمه ممکنات را برهان امر خود جعفر فرموده و کلمه کائنات  
 از کلمه فیه تر بر زده است آدره و کلمه ذرات را از کلمه فیه فائده  
 قدس تعارفند او است اول که موصوف با ولایت نمیکرد و او است  
 آخر که منقوت با خرمیت نمیکرد و او است ظاہر که شمر بظاہر است  
 نمیکرد و او است باطن که مستشیر باطنیت نمیکرد و او است که  
 هر دو را را بلا ادان جعفر فرمود و او است که کلمه او آخر را  
 بلا ادان احوادث فرموده و او است که کلمه ظاهر را بلا ادان  
 اختراع فرموده و او است که کلمه بیواطن را بلا ادان نشاء فرموده  
 لم یزل مرتضی بوده بساط قدس و حدت او از سجده سجاد و نسبت  
 تمنع بوده زده عز کبر با مجد او از عبادت عبادان از اول لاله  
 الی آخر لا خور هر شانی جلوه جلوه که در هر ظهور و نظیر متعلی در  
 هر بطون محیطر تبهر بوده و هست کران توان که حصار اعراض ظهور

آری نماید از اول بلا اول و کراتوان که چهار مرتبه بشر بطون او را نماید  
 الی آخر بلا آخر حمد و شکر مراد او که در هر ظهور شناساننده خود را  
 بخلق خود و شکر بلا شد مراد او که در هر بطون مدد داده بکثر  
 بنفس هر شکر لا در شکر و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود لذت است که  
 مستحق سزایش بوده نه غیر او و لذت است که مستحق پشیمانی غیر او  
 لم نزل و عده و عده لا شریک له بوده و لا یزال و عده و عده لا  
 شریک له خوالیه بود که وجود بر توحیت از شمول وجود او و کلام  
 کان و کیون بکسر است از اشراق فضا او کراتوان که عارف نکرد  
 او را و حال آنکه غیر از او محمود نبوده و شمول بر همه کراتوان که  
 عارف گردد مراد او و حال آنکه غیر از آن غیر نبوده و شمول بر بود ضیاء  
 آفتاب قمر طلعت او که وجود را مشرق و بهاء انوار طلعت او  
 از لامتحان الی کنه اماکن را مستنیر که سلسله ممکنات از اول لامان  
 له مستخرج نبوده و هستند بسور او واحد غنیمت گشته باو و سلسله  
 کائنات الی آخر لا آخر له مستصعد خواهد بود بسور او واحد  
 بذروه قدس را در غنیمت شمول بر گشت و جقدر متابعت مطالع اشراق  
 او و جقدر متابعت مجال الی انوار او که هر ذی اشراقی نزد اشراق  
 آن لا شکر و هر ذی نور نزد نوران بلا شکر و جقدر مرتفع است بهاء  
 طلعت او که هر ذی بهاء نزد ان بلا بهاء و جقدر مرتفع است  
 بساط قدس محمد شاه ان که هر ذی شانه نزد شاه ان بلا شاه لم نزل

در جبر بوده و است در هر یوم خلق را که در اول نبوده و لا یراد  
 اعدا شده بوده و است در هر شان عباد را که فرقی نبوده و است  
 که هر ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند و است که  
 که در ذات درین مهیبت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده  
 سگان این ظهور را با شراق انوار طلعت ذات خود و ظهور را  
 محمد سلطان وحدت خود تا آنکه که در ذات از ملکوت بر آید  
 و لا بدایات و نهایات و لا نهایات بشوارق اشراق ان مستشرق  
 و بهوارق ابراق ان سترق و بهقایق احقاق ان متحقق و برقایق  
 ارتفاق ان مترق و بدقایق ارتفاق ان مستدق و بسببانی سبب  
 ان مستبق و بلو احق الحاق ان مستلحق و بزواهیق ازباق ان مستزق  
 و بسببانی اسحاق ان مستسحق و برتایق ارتفاق ان مسترتق و بقایق  
 افتاق ان مستفتق و بجلائق اخلاق ان مستخلق و برزایق ارتفاق ان  
 مستزق و بصدایق اصداق ان مستصدق و کمباین اگر ان ان  
 مستکون و بهجودت اعدا شان مستحدث و بهجذاب اجذاب ان  
 مستجذب و بطراز اطراز ان مستعزز و بهباینر ابهار ان مستهبر و  
 بجلا یراجلال ان مستجبر و بهجاید اجمال ان مستعجم و بعظام عظام  
 ان مستعظم و بهنوار انوار ان مستنور و بهعایم ارعایم ان مسترحم  
 و بهنایم انعام ان مستتم و بهکامی اجمال ان مستکبر و یکبار ان  
 مستکبر و بهراز اغزاز ان مستعزز و بهقدر اقدار ان مستقدر و

و بناهج انہاج ان مستہج و بہايج ابہاج ان مستہج و بزولہ ہر  
 ان تترہر و بظواہر اظہار ان مستظہر و سواطن ابطان ان مستطن  
 و باو افراد خار ان مستوخر و باو ابر اولاء ان مستاول و برضاير  
 ارضار ان مسترض و ہمايب اجباب ان مستجب و بشرایف ہر  
 ان مستشرف و بسلايط اسلاط ان مستسلط و بملايك املاک ان  
 مستملک و بعلاير اعلا ان مستعلی و بکرام اکرام ان مستکرم و بطايف  
 الطاف ان مستلطف و بفضاير افضال ان مستفضل و بسوايد  
 اجواد ان مستجد و بوایب اوہاب ان مستوہب و بنماين امان  
 ان مستمن و سبحان احسان ان مستحسن و بسواہر اجہار ان مستحمر  
 و بسوايد اجواد ان مستجد و بسوايج اسداج ان مستذج و برداج  
 ارداد ان مستروح و بعناصر اعصار ان مستعصر و بسواذب اجذ  
 ان مستذب و بانچ نسبت باورادہ ميشود مستنسب بانچار مطلع  
 قدس او مشرق ميگردد مشرق زیرا کہ اين بوردہ خط ممکنات بہ  
 نصيب موجودات از مطلع ذات غیر و مشرق نفس زلی و از انجا  
 کہ حکمت بالغہ آن در ہر ظهور با ارتفاع آن قرار گرفته در ہر بطون  
 با تمام آن از اول لا اول در ہر ظهور اولدانی را مستدل بہ  
 ظهور خود فرمود در ہر بطون شدانی را مستشہد بر تجليات  
 خود در شہد تا آنکہ احد از ممکنات از غرق قدس او عجب نمايد  
 و بذروہ جور و فضا او غمگشته و بدانکہ نبورہ از برد

ملکوت حق اولی در صفت ملکیت خود و نسبت آخر از برابر او در صفت  
ملکوت آن و نیز لایه‌های الی لایه‌های سیران بوده در حوال نفس خود  
در هر طوریکه که در بغایت لطافت رسیده و طور بنهایت نازک  
تجلی فرموده بر خلق خود بعرض که مصطفی داشته از خلق دیگر که بر نفس  
فرموده از عباد خود و لم یزل سنت او این بوده و هست و لا یرال  
طریقت آن نیز بوده و خولیه بود و در نزد هر طور از نظورات  
قبر را مرتفع فرموده تا آنکه کار منقطع گشته بسور او دستخدا  
گشته نظورات بعد از دستخدا گشته با روح قدس سران دستخدا  
گشته بمطالع امراد دستخدا گشته بشراق خواد تا آنکه احد در  
اعمالش و قوف نموده و بظاهر در اعراضش ناظر گشته که اگر غیر از  
این بود مناج خلق اول لا یرال الی خلق آخر باقی میبود و از اینجا  
که خلق هر شرفا ناخانا در ترقی بوده و هست و مدد او منزه در هر  
شان با استعداد قابلیت آن بوده و خولیه بود این است که در هر  
نظور مالک کار نظورات و در هر بطون صاحب کار بطونات کار را  
بسور خدا خوانده و با آنچه ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود آنها  
مقدر داشته و او بوده نظر فضل یزلی و عرقیوم ابدی وجود قدر  
سرمد و موهوبه سبح احدی که در هر طور با آنچه محبوب علم یزلی  
بوده و مطلوب واحد لا یرال بر الواح ممکنات تجلی فرموده و از  
تجلیات طور این طور ذکر این حرف بوده که از بدنه طور مستشرق



بشواری شمس ظهور گشته دالیه عین صمود مستثبت در اثبات استنباط  
 ذکر آن حر لایموت بون و محبوب دیشنه محبوب لم یزل ذکر از آن در  
 لیدر و نهار بر بعد اعمار آن در ظهور محبوب لایزال دام فرموده در  
 حق محتجبین از امر او با آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم رفسر فرموده  
 از قضا نضیر وجود خود و بدان که این امر فرموده که منکم علی ما  
 حق ظاهر در ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون  
 از اقلام ان ظاهر گشته که لایق بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب  
 دیشنه حر لم یزل رفیع مقعد او را و بر محبوب لایزال امتناع محکم  
 از آن و ملائکه سموات در برستان از حر لایزال سائز بوده از برای  
 و خود بر آن و ساکن ارض با ظهور من یظلمه الله مستعد و بر  
 و هستند از برای مطلع قد سراد -

و بدانکه بیچ غز نبوده از برای بیچ نثر الالباطحت محبوب خود  
 در ضار مقصود و از آنجا بیچک طاعت حر قیوم و رضایه نیز قدس  
 از برای سلسله ممکنات ممکن نبوده الا در نظر ظواهر ان در مطلع  
 بوطن ان مقدر فرموده حر لایموت و حق لایفوت از برای بیچ  
 حر و بیچ غز شاخ و مجد بازخ را که اگر قضا رحمی قیوم چهار نگشته  
 مرآت قابلیت ان در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق  
 مالاتیات ظاهر نماید و بهوارق لانهامات جلوه آرزو سازد  
 و از آنجا که قضا الهی جبار در سبیل بیچ نثر بیچ نثر بیچ نثر

امضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد  
 از این قیامت در ایام طلوع من بظهوره الله استغفار این  
 اسم دعاستغفار اینج ذکر را و بر خیزنظیره الله بوده که آنچه در اینج  
 ظهور مشاهده نموده رتفع فرماید و آنچه مستحق کینویت خوان بوده  
 باو عطا فرماید -

و بدانکه در هر ظهور از برای صحت قیوم مشارقی بوده مشرقه در بوار  
 بوده مولود که حکایت مینموده از برای اثبات وحدانیت است  
 مقدس لرزید و اطرا از رضوان ذکر اول و کار در اعلی علو در  
 قدس خود دادنی و نوزده طین خود مستسبح بوده از ذات مقدر  
 الهی استقدس بوده از هر منع لایزال را دستور عد بوده  
 ذات او را دستگیر بودن از نفسردن را دستفطم بجهت کینویت  
 از او و عزانها در اینج بوده که کینویات آنها در مقام لطافت  
 در وقت سجائنه گذشته که انیت آنها در آنها مرتفع و در آنها  
 غیر محلی حقیقت جلوه گرفته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا  
 نقطه بیات که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدر  
 قدسان و لایزال خداوند محبوب داشته و میدارد در ارتفاع  
 اینج سرایر با آنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع  
 آنها در اینج است از برای ارتفاع طلعت و وحدانیت و استغفار  
 آنها الی غیره الا قناع سبیل است از برای ارتفاع و جهت از لیت